



## فصل اول

### یکشنبه — اِما

نمی‌توانم امروز با گراهام به هم بزیم، گرچه به دوستانم گفتم به محض اینکه ببینمش این کار را می‌کنم. ولی برای اینکه نبینمش در اتاقم پنهان شده‌ام و دارم کامپیوتر جدیدم را راه‌اندازی می‌کنم در حالی که گراهام در پارک آن طرف خیابان فریزی بازی می‌کند.<sup>۱</sup>

بابام به خاطر احساس گناهش نسبت به من این کامپیوتر را با کشتی برایم فرستاد. تابستان پارسال، قبل از اینکه با نامادریم از پنسیلوانیا به فلوریدا اسباب‌کشی کنند سوئیچ هوندای قدیمیش را به من داد و زندگی جدیدش را شروع کرد. بچه اولشان به تازگی به دنیا آمده و بنابراین بابام این کامپیوتر با ویندوز ۹۵ و مانیتور رنگی را برای من فرستاد.

با ماوس دارم بین اسکرین سیور<sup>۲</sup>ها می‌گردم که یکی زنگ در را می‌زند. مامانم می‌رود ببیند کی پشت در است چون من هنوز نتوانستم بین یک دیوار آجری ماریچی متحرک و یک سری لوله‌های به هم پیوسته یکی را انتخاب کنم. خوشبختانه گراهام پشت در نیست.

مامانم با صدای بلند می‌گوید: «اِما! جاش اومده.»

از آمدنش تعجب می‌کنم. جاش تمپلتون نزدیک ما زندگی می‌کند و وقتی

۱. Frisbee: نوعی وسیله بازی که از یک صفحه مدور لِه‌دار درست شده است - م.

۲. Screensaver: نوعی برنامه کمکی برای محافظت از صفحه نمایش کامپیوتر است - م.